

با اصرار از شوهرش می‌خواهد که طلاقش دهد.

شوهرش می‌گوید چرا؟ ما که زندگی خوبی داریم.

از زن اصرار و از شوهر انکار.

در نهایت شوهر با سرسختی زیاد می‌پذیرد، به شرط و شروط ها.

زن مشتاقانه انتظار می‌کشد شرح شروط را.

تمام ۱۳۶۶ سکه بهار آزادی مهریه آت را می‌باید ببخشی.

زن با کمال میل می‌پذیرد.

در دفترخانه مرد رو به زن کرده و می‌گوید: حال که جدا شدیم، لیکن تنها به یک سوال جواب بده.

زن می‌پذیرد.

مرد می‌پرسد: چه چیز باعث شد اصرار بر جدایی داشته باشی و به خاطر آن حاضر شوی قید

مهریه ات که با آن دشواری حین بله برون پدر و مادرت به گردنم انداختن را بزنی؟

زن با لبخندی شیطنت آمیز جواب داد: طاقت شنیدن داری؟

مرد با آرامی گفت: آری.

زن با اعتماد به نفس گفت: ۲ ماه پیش با مردی آشنا شدم که از هر لحاظ نسبت به تو سر بود.

اینجا یک راست میرم محضری که وعده دارم با او، تا زندگی واقعی در ناز و نعمت را تجربه کنم.

مرد بیچاره حاج و واج رفتن همسر سابقش را به تماشا نشست.

زن از محضر طلاق بیرون آمد و تاکسی گرفت. وقتی به مقصد رسید کیفش را گشود تا کرایه را

بپردازد. نامه‌ای در کیفش بود. با تعجب بازش کرد.

خط همسر سابقش بود. نوشته بود: فکر می‌کردم احمق باشی ولی نه اینقدر.

نامه را با پوزخند پاره کرد و به محضر ازدواجی که با همسر جدیدش وعده کرده بود رفت. منتظر

بود که تلفنش زنگ زد.

برق شادی در چشمانش قابل دیدن بود.

شماره همسر جدیدش بود.

تماس را پاسخ گفت: سلام کجایی پس چرا دیر کردی؟

پاسخ آن طرف خط تمام عالم را بر سرش ویران کرد.

صدا، صدای همسر سابقش بود که می‌گفت: باور نکردی؟

گفتم فکر نمی‌کردم اینقدر احمق باشی. این روزها می‌توان با یک برنامه ریزی ساده، با یک

میلیون تومان مردی ثروتمند کرایه کرد تا مردان گرفتار از شر زنان احمق با مهریه‌های

سنگینشان نجات یابند.